اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**بحثی که بود راجع به ادله‌ای که قائلین به بطلان عقد فضولی بود که به تعبیر شیخ به ادله‌ی اربعه تمسک کردند کتاب و سنت و اجماع و الی آخره . عرض کنم خدمت با سعادتتان که آیه‌ی کتاب را از روی عبارت شیخ خواندیم و اشکال شیخ یعنی دو نحو تقریب داشت یا سیاق یعنی وصف در مقام تحدید است و این در مقام محدودیت است بیان محدودیت دلالت بر حصر می‌کند یا به جهت اینکه اصلا مفهوم حصر دارد جواب شیخ هم یکی‌اش این بود که این استثناء منقطع است و آن وصف هم شاید مورد غالب باشد سیاق تحدید دلالت بر چیزی نمی‌کند بعد هم احتمال دادند خبر بعد الخبر باشد یعنی الا ان تکون تجارة و الا ان تکون عن تراض و در فضولی بعد که راضی می‌شود تراضی صدق می‌کند . این به اصطلاح توضیحاتی بود که اشکالاتی بود که مرحوم شیخ که حصر استثناء منقطع است و نمی‌شود به آن تمسک کرد دلالت بر حصر نمی‌کند .**

**عرض کنم که حالا نمی‌دانم من احتمال می‌دهم شاید مرحوم آقای خوئی از باب شوخی در درس مثلا در محاضراتشان چاپ شده است ایشان فرمودند که استثناء منقطع هم این طور منقطع باشد درست نیست بالاخره باید یک رابطه‌ای باشد مثلا فسجد الملائکة الا ابلیس چون با آنها لا اقل بوده مثلا یک نکته‌ای و الا ایشان می‌گوید مثلا درست نیست جاء القوم الا البطیخ این مثال را شاید شوخی در درس فرمودند آقای خوئی قوم آمدند مگر خربزه ، بطیخ یعنی خربزه ، جاء القوم الا البطیخ می‌گویم باید این مثال قوم مثلا استثناء منقطع حالا می‌گویم شاید شوخی کردند با مرحوم آقای هاشمی آن آقای آسید علی آقای هاشمی پدر مرحوم آسید محمود بودند ، آسید محمود پسر عمه‌ی ما بود ایشان به حساب شوهر عمه‌ی ما بود رحمة الله علیه خیلی نسبتا جوان بودند فوت کردند .**

**علی ای حال من فکر می‌کنم شاید آقای خوئی از باب شوخی این مثال را نوشتند .**

**یکی از حضار : شاید هم قائل بودند که شریف ابلیس جزو ملائکه بوده**

**آیت الله مددی : نبوده ، کان من الجن .**

**یکی از حضار : شیخ طوسی قائلند که ابلیس ملک بوده است .**

**آیت الله مددی : اینها خلاف است خوب .**

**یکی از حضار : کان من الجن**

**آیت الله مددی : آیه‌ی مبارکه است .**

**یکی از حضار : می‌گوید جن انس ملائکه است**

**آیت الله مددی : بله خلاف ظاهر است .**

**علی ای حال اما با تمام این حرف‌ها حالا یا شوخی فرمودند یا جدی فرمودند خود این مثال مشکل ندارد حالا ایشان تعجب ، حالا فرض کنید مراد از قوم دهی باشد افرادی باشد که کارشان کاشتن خربزه باشد یک کسی بخواهد بگوید همه‌شان آمدند خربزه نبود یعنی همراهشان خربزه نیاوردند یعنی چیزی نیست این مثال که ایشان زدند بارز باشد که استثناء منقطع دلالت نمی‌کند نه خوب این شوخی فرمودند من اولا فکر کردم مثال شوخی کردند این مثال شوخی هم باشد جدی هست می‌شود گفت این مثال را هیچ مشکل خاص ندارد طبیعت کلام عرض کردم یک طبیعت سحر آمیز دارد یک نواخت نیست مواردش ، موارد مختلف دارد .**

**یکی از حضار : باز هم همین منقطع است دیگر چون جنس**

**آیت الله مددی : منقطع است اما درست است ایشان می‌گوید این باطل است نه باطل نیست ، یعنی می‌خواهد بگوید**

**یکی از حضار : امر کرده اذ امرت می‌گوید وقعوا له ساجدین نشان می‌دهد که این جزو مامور به بوده**

**آیت الله مددی : نه با آنها همراه بوده است .**

**علی ای حال حالا آن بحث قرآنی جای خودش به هر حال من فکر می‌کنم وقتی خواندم**

**یکی از حضار : در نهج البلاغه ابلیس را جزو ملائکه می‌داند جزو ملائکه‌ی مقرب می‌داند .**

**آیت الله مددی : نه در عبادت دارد که 6000 سال عبادت کرد حالا آن سالش هم به چه معناست شرحی دارد .**

**یکی از حضار مثل ملک مقرب بوده است .**

**یکی از حضار : دارد تظنا انه منهم از بس که عبادت کرده بود**

**آیت الله مددی : حالا می‌گویم آن بحث فعلا محل کلام ما نیست ، این اشکالات مرحوم آقای شیخ بود بعد روایتش را خواندیم یک مقداری که دو روز در روایت صحبت کردیم که علی خلاف القاعدة چون اول باید آیه را تمام می‌کردیم بعد به روایت حالا ان شاء الله بعد از تعطیلات برمی‌گردیم به روایت .**

**اما مرحوم نائینی عرض کردم ما در کلمات خیلی باید یکی یا دو تا را می‌خوانیم بقیه‌اش را دیگر خیلی آقایان خودشان بخوانند . مرحوم نائینی تقریب الاستدلال بالآیة المبارکة بالوجهین این صفحه‌ی 26 از این چاپ جدید برای جامعه‌ی مدرسین عرض کردم جلد 2 است این اما در آن چاپ قدیم چاپ نجف جلد 1 است تتمه‌ی جلد 1 است .**

**یکی مفهوم حصر علی ما بیناه سابقا چون در باب لزوم و اینها هم به این آیه تمسک شده است اصالة اللزوم بله، آن وقت ایشان این جور معنا می‌کند لا تاکلوا اموالکم بینکم بوجه من الوجوه این بوجه من الوجوه اشاره به این است که آیا باء برای سببیت است یا مقابله است یک بحثی دارند لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی اموال را در مقابل باطل پوچ ، یک مشت خاک بدهید ده میلیون تومان در مقابل پوچ نباشد این مقابله است .**

**بوجه من الوجوه سببیت مثل قمار و اینها به اسبابی که باطل است اکل اموال نکنید ، فانه من الباطل الا ان تکون تجارة عن تراض فتدل علی بطلان الفضولی الی آخر این مفهوم حصر را که مرحوم شیخ فرمودند ایشان یک توضیحی دادند که معنایش چیست ، بعد هم فرمودند و الثانی سیاق التحدید بعد سیاق التحدید را ایشان توضیح دادند دیگر باز ایشان بله ، یک توضیحی راجع به سیاق تحدید هم دادند که ما عرض کردیم سابقا بله .**

**ولا یخفی بعد در هر دو وجهی که خود شیخ هم اشکال کردند در هر دو وجه هم ایشان اشکال می‌کنند ولا یخفی ان کلا من الوجهین لا یفید ان التجارة لا عن تراض من اقسام الباطل ، اشتباه خواندم عبارت قبلی را ، و لا یخفی ان کلا من الوجهین لا یفید المستدلة به درد مستدل نمی‌خورد عرض کردیم اینها اصطلاحاتی دارند در باب فقه تعبیر استدل می‌گفتند این آیه استدلال معلوم نیست صدق بکند استظهار بگویند بهتر است تا استدلال لان التجارة اشکال مرحوم نائینی این است که تجارة هی المسبب ، خود تجارت من در همان اصالة اللزوم عرض کردم تجارت چندین معنا دارد یکی تجارت به معنای خرید و فروش مطلق خرید و فروش یا مطلق معاوضه حالا خرید و فروش باشد اجاره باشد نحوه‌ی دیگری باشد تجارت یکی‌اش معنایش این است و لذا مثلا به دکان بقال هم این کتاب المتاجر که در عده‌ای از کتب ما آمده مراد این است .**

**تجارت که ما الان اصطلاحا به کار می‌بریم تجارت کلی است کسی تاجر شخصی است که خرید و فروش کلی انجام می‌دهد این هم یک نحو از تجارت است ، یک اصطلاح تجارت هم هست در اصطلاح کتب اقتصاد جدید مکتب اصالة التجارة به آن می‌گویند مکانتلیسم به اصطلاح آن به معنای تجارت خارجی است آن اصلا معنایش یکی از مکاتب اقتصادی که از قرن هجدهم مخصوصا در اروپا و انگلستان مطرح شد که برای رشد جامعه بهترین راه اصطلاح امروزی هم می‌گویند دیگر ایرانیان هم به کار می‌برند به حساب رشد صادرات این صادرات یعنی تجارت خارجی اگر می‌خواهیم اقتصاد رشد بکند تولید رشد بکند باید صادرات نه واردات ، صادرات را زیاد بکنیم این خودش یک مکتب اقتصادی است به اصطلاح یک تجارت هم این است .**

**یک تجارت خارجی هم داریم که عمر قرار داد باز آن این نیست ، تجارت خارجی را عمر برش مالیات ده درصد قرار داد من توضیحاتش را سابقا عرض کردم در میان عرب قبل از اسلام یک مالی بود که گرفته می‌شد برای امور کلی بودجه‌ی عمومی آن عشیره بود یا آن مکان سلطنت و امارت بود این ده درصد بود عشر بود به طور متعارف از هر کسی عشر می‌گرفتند طی هر تجارتی که بود و مثلا زراعت بود تجارت بود اموال بود عشر را می‌گرفتند یک دهم .**

**عرض کردیم اصولا مالیات‌ها در یا مالیات‌ها و یا چیزهای چون بشر احتمالا این جوری بوده اگر مالیات برای جامعه بود از ده تا انگشت یکی که همان عشر می‌شود اگر برای خدا بوده از پنج تا یکی که همان خمس می‌شود هر دویش به حساب جزو وجوه تبرعی است یکی برای اداره‌ی جامعه بوده یکی برای رابطه‌ی با خدا ، رابطه‌ی با خدا چون داریم ما در قبل از اسلام هم حتی در تمدن‌هایی مثل مصر در بعضی از قبرهایشان نوشتند که من خمس مالم را می‌دهم این خمس به معنای صدقه است نه این خمس مصطلح ما .**

**حتی آن روایت دارد که عبدالمطلب یک گنجی را پیدا کرد خمسش را داد آن خمس صدقه است این خمس اصطلاحی ما نیست این طوری رسم تقریبا بود برای جامعه یک انگشت از ده انگشت برای خدا یک انگشت از پنج انگشت از یک دست یک انگشتش را برای خدا قرار می‌دادند لذا نظام مالیاتی غالبا بر نظام عشر بود به خاطر همین محاسبه‌ی با انگشتان دست و در میان عرب این بود و یک دفعه‌ی دیگر هم خواندم باز دو مرتبه می‌خوانم در نامه‌هایی که پیغمبر به اهل یمن نوشتند یکی از نامه‌ها این است که ان لا تعشروا و لا تحشروا یعنی ما دیگر نظام ده درصد را الغاء کردیم این جزو نامه‌های پیغمبر است که عرض کردم بعدها سنن پیغمبر را که جمع کردند این نامه‌ها یکی از آن عوامل اساسی است و توضیحش را عرض کردیم .**

**عشر که در اینجا نفی شده به اهل یمن پیغمبر فرمودند دیگر عشر نمی‌گیریم چون عرض کردیم زکات اساسا دو و نیم درصد است ده درصد نیست ، طلا و نقره و اینها اساسش دو و نیم درصد است یا به اصطلاح امروزی‌های ما یک چهلم یا به اصطلاح مثل شرح لمعه ربع العشر ، ربع العشر یک چهلم است ، یک چهلم همان دو و نیم درصد است اصل نظام مالیاتی که در زکات آمد دو و نیم درصد است در گوسفند در بعضی‌هایش یک درصد است ، سیصد تا به بالا .**

**و در زراعات بعضی‌هایش پنج درصد است بعضی‌هایش ده درصد است ، بیشترین نظامش همین است پنج درصد و ده درصد در زکات و الا به طور متعارف دو و نیم درصد است نظام زکاتی ، عشر را که پیغمبر برداشتند به جایش همین زکات این هم سال هشتم هجری در ماه رمضان ، لذا اولین زکاتی را هم که پیغمبر گرفتند زکات فطره‌ی سال هشتم است لکن فرستادند سال نهم که افراد رفتند و زکات اموال و نمی‌دانم حیوانات و اینها را گرفتند و سال دهم ، سال یازدهم که ایشان فوت کرده بودند در صفر فوت کردند دو سال پیغمبر یک مقداری هم مشکلات زکات برای این است اصلا مشکلات زکات آن مقداری که عملا ایشان گرفتند دو سال بود اول زکات فطره دو سال هم زکات فطره سه سال زکات فطره گرفتند سه سال زکات مال گرفتند یک مقداری مشکلات زکات این بود .**

**علی ای حال حشر را هم که اینجا دارد لا تحشروا عرض کردم حشر در اصطلاح عربی به معنای سرباز گیری اجباری است چون وقتی جنگی می‌شد می‌آمدند سرباز می‌گرفتند حشر واذا الوحوش حشرت یعنی جمع می‌شوند این جمع کردن را حشر می‌گفتند یعنی ما دیگر از شما سربازگیری اجباری را هم برداشتیم جهاد است و فی سبیل الله است و خودتان بیایید برای جنگ اما اجبارا جوان‌های مثلا هجده سال به بالا را ببریم برای جنگ این نیست یکی عشر را برداشتند یکی حشر را برداشتند . عشر نظام ده درصد بود مالیاتی .**

**در زمان عمر ایشان در تجارت خارجی عشر قرار داد عشر برای عمر است و بعدها کلمه‌ی عشار از این گرفته شد و مراد از عشار الان در اصطلاح همان گمرک چی است مسئول گمرک را عشار می‌گویند در روایت داریم که اهل بیت مخالف بودند امام می‌فرمودند که این شبی است که اگر کسی دعا بکند مستجاب می‌شود مگر اینکه عشار باشد ، عشار یعنی این .**

**آن وقت تجارت خارج آن زمان این اصطلاحی نیست که ما الان داریم . الان مثلا فرض کنید از ایران صادر می‌کنند به پاکستان ، افغانستان ، هند اصطلاحا نظام صادراتی این است مراد از تجارت خارجی در آن زمان در داخل دنیای اسلام از یک منطقه به یک منطقه بوده است ، یعنی اگر حجاز به عراق می‌آمدند آن وقت نقشه جغرافیایی تا نجد بود حجاز بود .**

**حجاز تقریبا حدود هفتاد کیلومتر به دریای سرخ مانده حجاز ، حجز به معنای مانع است دیگر چون کوه‌ها در اینجاست که مکه هم در همین حدود است آن وقت وسط را نجد می‌گویند همین جا که الان ریاض است همین پایتخت سعودی هم الان ریاض است که دارد که شیطان در دار الندوة به صورت شیخ نجدی ، شیخ نجدی یعنی برای همین ریاض پایتخت سعودی است پایتخت عربستان است به اصطلاح .**

**علی ای حال آن وقت از بصره و این قسمت‌ها را عراق می‌گفتند یا بین النهرین می‌گفتند ، تا حدود به اصطلاح تِکریت که الان تَکریت هم به آن می‌گویند تکریت را جزیره می‌گفتند جزیره ما بین عراق و شام بود عرض کردم این دجله و فرات که از ترکیه الان سرچشمه می‌گیرند می‌آیند به سوریه یک مقداری در سوریه هستند بعد وارد عراق می‌شوند تا جنوب عراق هر دو رودخانه‌ی بزرگ در شمال عراق که منطقه‌ی کوهستانی است به این فاصله جزیره می‌گفتند وقتی وارد دشت عراق می‌شد بین النهرین می‌گفتند بین النهرین این اصطلاحات جغرافیایی آن زمان بود اگر به این طرف می‌آمدند کوه‌های زاگرس مثل همدان و قم ، قم و اصفهان و همدان و نهاوند و اینها همه جزو جبال بود این جا را منطقه‌ی جبال می‌گفتند یا جبل در روایت داریم که در جبال گوسفندانشان چاق می‌شوند مراد از جبال این منطقه است .**

**از این منطقه باز می‌رفتند ری منطقه‌ی ری بود بعد منطقه‌ی خراسان بود بعد منطقه‌ی دیلم بود طبرستان و الی آخره مثلا از حجاز اگر وارد عراق می‌شد از او مالیات می‌گرفتند ده درصد دقت کردید ؟ مالیات خارجی در آن زمان این بود آن مالیاتی که عمر قرار داد ده درصد از یک منطقه‌ی اسلامی به منطقه‌ی دیگر مثلا از عراق می‌آمدند به همین کوه‌های زاگرس و همدان و اصفهان و قم و اینها ، اینها را به اصطلاح ازشان مالیات می‌گرفتند یا از قم می‌رفتند به طرف عراق از آنها .**

**آن وقت مثل همین الان که بعضی مرزها هست زنجیر گذاشتند آن وقت طناب می‌گذاشتند طرف که می‌آمد به حساب طناب ، آن وقت هم اینها را غالبا چیز می‌کردند که مثلا تو چقدر سرمایه داری مثلا می‌گفت اینقدر می‌گفت دروغ نگویی ، پنهان نکردی و ... آن وقت لذا این روایت دارد که یحلفنی بالطلاق می‌گفت قسم بخور به طلاق و عتاق و به اصطلاح صدقه قسمی بود که اهل سنت می‌خوردند می‌گفت که جمیع بندگان من آزاد و زوجات من مطلقه و اموال من صدقه اگر دروغ بگویم و دروغ هم می‌گفت در آن روایت دارد که برای موسی بن جعفر که یحلفونهم بالطلاق حضرت فرمودند اشکال ندارد بخورید رفع عن امتی حدیث رفع را ، حدیث رفع ثلاثی صحیح ما همین است ما چند جور حدیث رفع داریم حدیث رفع معروف شش تایی و نه تایی است که صحیح السند نیست اما این حدیث صحیح السند است در محاسن برقی آمده جای دیگر نیامده در این کتب مشهور جای دیگر نیامده در آن نوادر هم که دیروز آقا خواند آنجا هم آمده است .**

**علی ای حال و حدیث رفع معروف اهل سنت خطا و نسیان و ما اکرهوا یا والاستکراه والاکراه این حدیث رفع ثلاثی ما خطا و نسیان و ما لم یطیقوا است که این خیلی عجیب است این را اهل سنت ندارند ما هم تنها همین حدیث را داریم که این تعبیر را دارد جای دیگر هم این تعبیر را ندارد لکن سندش معتبر است این حدیث سندش معتبر است لکن فی النفس شیء علی ای .**

**حضرت می‌فرمایند اشکال ندارد طلاق بخورید قسم بخورید تقیه است دیگر حالا اولا اصحاب حمل بر تقیه کردند ثانیا هم اصولا اینها باطل است این قسم‌ها هر سه باطل است با قسم اموال انسان صدقه نمی‌شود ، زن انسان هم مطلقه نمی‌شود ، کنیز انسان هم آزاد نمی‌شود.**

**یکی از حضار : کفاره دارد ؟**

**آیت الله مددی : ندارد اصلا هیچ چیزی ندارد ، حضرت می‌فرمایند اشکال ندارد شما انجام بدهید .**

**یکی از حضار : قسم خوردن است**

**آیت الله مددی : قسم خوردن این قسم ، قسم به طلاق این اصطلاحا به آن می‌گویند حلف بالطلاق ، حلف بالطلاق مراد این است نه قسم به خدا بخورند این اصطلاحا اسمش حلف است اصطلاح است لذا عرض کردیم یک چیزی لغوی است یک چیزی اصطلاح است عرفی است این اصطلاح است .**

**گفت زن من مطلقه باشد اگر من دروغ بگویم ، که مثلا اگر دروغ می‌گفت پنهان می‌کرد چون در عده‌ای از کتب اهل سنت دارد که مثلا فلانی می‌گفت اصحاب الحبل ملعونون مثلا ، اصحاب الحبل همین گمرک چی است این طناب را می‌گذاشتند این از طناب می‌خواست رد بشود مالیات ، کلمه‌ی حبل را اگر دیدید در عده‌ای از متون قدیم ، در متون قدیم آمده حبل اصحاب الحبل ، مراد از اصحاب الحبل همین گمرک چی است یعنی عشار است به عشار اصحاب الحبل هم می‌گفتند حبل به معنای طناب ریسمان . اصحاب ریسمان که اینها را می‌گرفتند .**

**محل کلام شد چون عمر این سنت ، البته بود این متعارف بود یک زکات دیگری هم بعد متعارف شد که آن را هنوز هم نفهمیدم مبدعش چه کسی بود از مال التجارة می‌گرفتند دو و نیم درصد مثل زکات نقدین ، این زکات مال التجارة غیر از خمس غنائم و ارباح مکاسب است. زکات مال التجارة این است که انسان یک مالی را برای کارش تجارت باشد شغلش خرید و فروش تصادفا فروش نرود تا یک سال بماند مثلا ده هزار تا پتو خریده بفروشد هشت هزار تایش فروش رفته دو هزار تایش ماند یک سال ماند این را آن وقت می‌آمدند زکات می‌دادند یک مالی که معد در صورت تجارت و عملا یک سال هم مطرح کرده فروش نرفته این را اهل سنت دارند الان هم دارند .**

**و این هم در روایت پیغمبر ندارد هیچ ، تا جایی که من گشتم روایتی از پیغمبر در زکات تجارت نداریم .**

**یکی از حضار : پول هم زکات می‌دهند .**

**آیت الله مددی : آن که پول برای پیغمبر است که ، پول چرا نه اینکه از پتو دو و نیم درصد بگیرد . آن حالا مال التجارة غیر از خمس است آن ارباح المکاسب غیر از مال التجارة است ، اینها چون گاهی با هم خلط می‌شود .**

**آن وقت ما در روایات ما زکات مال التجارة هست اشتباه نشود در خود روایات ما هم زکات مال التجارة هست و نسبت داده شده به صدوق که قائل بوده زکات مال التجارة ثابت است لکن معروف و مشهور بین اصحاب مستحب می‌دانند زکات مال التجارة به خاطر روایات مستحب می‌دانند فکر می‌کنم از معاصرین ما آقای سیستانی حضرت استاد حفظه الله ایشان احتیاط وجوبی کردند فکر می‌کنم تها ایشان باشد احتیاط وجوبی شاید بعضی دیگر هم باشد نمی‌دانم ایشان احتیاط وجوبی کردند که زکات مال التجارة داده بشود لکن مشهور عرض کردم در عروة هم دارد عروة یک فصل دارد تستحب الزکات فی اربعة موارد یکی همین مال التجارة است در عروة چهار مورد به عنوان استحباب زکات قرار دادند ما هم در بحث زکات متعرض شدیم هیچ کدامش ثابت نیست این چهار تا ، استحبابش هم ثابت نیست چه برسد احتیاط وجوبی این روایت حمل بر تقیه می‌شود و ریشه‌اش قابل قبول نیست .**

**اما زکات به معنای صدقه دادن در همه‌ی اموال وارد است به چهار مورد نیست شما می‌گویند مرحوم مقدس اردبیلی آخر یک عکسی هست عمامه‌ی بزرگی دارد می‌گویند این عمامه‌اش را بزرگ می‌پیچید تا کسی می‌آمد یک کمی‌اش را می‌برید به این آقا می‌داد تا کم کم به خانه که می‌رسید دیگر عمامه‌ای نبود به سرش تکه تکه پخش می‌کرد استحباب زکات در همه چیز هست استحباب صدقه در همه چیز هست در چهار مورد نیست که ایشان نوشته این چهار مورد چون عده‌ای از فقها گفتند به هر صورت روایت دارد یکی‌اش هم مثلا زکات اسب است که امیرالمؤمنین می‌گرفتند آن هم عرض کردم آن حکم ولایی بود آن اصلا ربطی به زکات ندارد و اینکه استحباب زکات را بعنوانه مرحوم سید در چهار مورد نوشتند ما در بحث عروه عرض کردیم هیچ کدامش ثابت نیست از این چهار تا حتی نه زکات الخیلی ثابت است نه زکات مال التجارة نه کل مکیل و موزون و الی آخره .**

**علی ای حال ایشان می‌فرمایند که لان التجارة هی المسبب پس تجارت به این معناست یعنی سه چهار معنا الان برای شما عرض کردیم برای معانی تجارت واعتبار مقارنة الرضا معه این مقارنه از کلمه‌ی تراضی باب تفاعل پیدا شده است . اعتبار مقارنه ، مقارنه چون آیه‌ی مبارکه الا ان تکون تجارة عن تراض منکم آن وقت باب تفاعل عرض کردیم معنای باب تفاعل این است که یک فعلی است از دو نفر صادر می‌شود در شما حکایت از صدور از هر دو می‌گیریم .**

**و لذا تراضی این است که این هم راضی باشد آن هم راضی باشد این مقارنه مراد این است . مقارنة الرضا معه لا اشکال و اما العقد می‌گوید شما اشتباهتان این است خیال کردید تجارت یعنی عقد ما عقد داریم بحث می‌کنیم مثلا تجارت در مقابل زراعت ما تجارت بحث نمی‌کنیم این روایاتی که در باب تجارت ، اصلا ما یک روایاتی داریم در فضل تجارت که تسعة اعشار الرزق فی التجارة یا تزید فی العقل واقعش هم همینطور است این مراد خرید و فروش است مطلق بقال باشد عادی باشد لبنیاتی باشد مراد تاجر کلی نیست تجارت خودش مستحب است و این را هم اصحاب ما همین طور قرار دادند .**

**ما گفتیم آنجا عرض کردیم در بحث که در باب مکاسب بود در آن جهتی که آنجا بود از مجموعه‌ی روایات معلوم می‌شود اصولا تصدی برای رزق خودش مستحب است ، یعنی انسان اگر اموال فراوان داشته باشد به اندازه‌ی ده نسلش هم کفایت بکند باز همین تصدی ، تصدی بکند حالا یا زراعت باشد تجارت باشد سفر باشد خرید و فروش باشد خود این مستحب است فی نفسه باز در عین حال مثلا لان الزراع زراعت زارع به منزله‌ی کسی است که گنج چون زراعت کنز الارض است این قابلیت‌هایی است که خدا در زمین قرار داده زراعت تفسیر شده مثل کسی که گنج پیدا بکند تجارت تفسیر شده به اینکه تسعة اعشار رزق فی التجارة یا تزید فی العقل و الی آخره آن ها اقسامش است یکی خود تصدی است یکی اقسام این تصدی است . که تجارت هست اینها هست یکی‌اش هم تجارت است آن وقت مرحوم آقای نائینی می‌فرمایند که در اینجا بحث تجارت مطرح است عقد نیست فلا یطلق علیه التجارة حتی یعتبر صدوره عن رضی المالک وهذا لا ینافی اللزوم من طرف الاصیل مع عدم تحقق المسبب کما سیاتی عقدش از طرف اصیل لازم است از آن طرف با رضای ایشان .**

**لان وجوب علیه من جهة التزامه عقده والتزام عقده تحقق وان لم یتحقق الملکیة عرض کردیم ایشان می‌گوید التزام عقدی پیدا می‌شود اگر چه ملکیت پیدا نشد چون ملکیت با رضای او پیدا می‌شود .**

**من یک مطلبی را عرض کردم حالا اینجا به این مناسبتی که ایشان فرمودند عرض کردیم متعارف این بود که عقد سبب ملک است متعارف این بود و لذا در بین اسلامی‌ها به طور متعارف بیع را تملیک می‌دانستند و عرض کردیم سنهوری ادعا می‌کند که در رم باستان یا در یونان باستان این قانون بود بعد چون اینها غلبه پیدا کردند برده زیاد گرفتند برده‌ها می‌رفتند خرید و فروش می‌کردند یعنی مثل فضولی دیگر مالک نبود برده می‌رفت مثلا کتاب می‌خرید برای مالکش لذا اینها آمدند قانون را عوض کردند قبل از اسلام آمدند گفتند بیع تعهد است تملیک نیست چون عبد که نمی‌تواند تملیک بکند بیع تعهد است یعنی این عبد می‌آید تعهد می‌دهد که این ملک شما باشد .**

**آن وقت وقتی که آن طرف گرفت شیر را خرید رفت خانه خورد آن وقت ملک می‌شود عرض کردم الان در قانون فرانسه یا به نظرم قانون آلمان در این دو تا قانون الان هم بیع تعهد است سنهوری می‌گوید این از قدیم نمی‌دانم ده هزار سال قبل اینکه بیع را ... اما در روایت نداریم ما بیع تملیک است در روایت ما وارد نشده است لکن در کتب فقه ما این مسلم است که بیع تملیک است ، تعهد نیست .**

**لذا بعید نیست که فضولی با تعهد نزدیک تر باشد دقت می‌کنید حالا چون ایشان گفت ایشان دارد که عدم تحقق المسبب کما سیاتی چون می‌خواستیم این بحث را بعد بکنیم حالا الان انجام دادیم لان الوجوب الوفاء علیه لتوقفها علی رضا طرف الآخر در باب تعهد ملکیت مبتنی است بر تصرف بر تعهد مبتنی بر رضا نیست مبتنی بر تصرف است وقتی شیر را برد خانه شیر را می‌آید می‌خرد وقتی برد خانه مالکش خورد آن وقت ملک می‌شود دقت کردید ؟**

**والتزامه تحقق وان لم لتوقفها علی رضا ، بل لو لم یتم العقد ایضا کالایجاب قبل القبول یمکن ان یقال لیس للموجب الفسخ این هم یک بحث مستقلی است اگر گفت بعتک هذا الکتاب بفلان ، هنوز طرف مقابل قبلت نگفته ایشان گفت آقا فسخ کردم ایجاب آمد قبول نیامد ایشان می‌گوید که بعید نیست بگوییم دیگر حق فسخ ندارد عرض کردیم این هم توضیحات دادیم عده‌ای از اعلام معاصرین هم داریم ما عده‌ای معتقدند که عقد اصلا از یک طرف است و لذا اینها معتقدند تمام عقود فضولی است عقد را همان ایجاب می‌دانند و این یک قسمتش فضولی است این که کتاب را به تو گفت صد تومان از ملک تو این فضولی است . قبول را به حساب برای تحقق است برای آن ایجاب تمام می‌شود و الا عقد ایجاب .**

**ولذا ایشان می‌گوید لیس للموجب الموجب الفسخ قبل القبول لان مقتضی مقابلة الجمع بالجمع فی اوفوا بالعقود هو التوزیع فکل مکلف ملزم بالالتزام الذی التزم لطرف وان لم یلتزم الطرف بعده این اوفوا بالعقود خطاب به دو طرف است تو عقد بستی مشهور بین علماء عقد طرفینی است از ایجاب و قبول است این قاعده حالا شاید می‌خواهید مراجعه کنید مرحوم آقای خمینی خیلی هم اصرار دارند در بیعشان دارند ایشان قائلند که عقد یک طرف است همان ایجاب است .**

**لذا نلتزم بوجوب التزام کل منهما بمالتزم فی باب الصرف و السرم قبل القبض وان توفقت الملکیة علی القبض وبالجملة وجوب الالتزام علی الاصیل الی آخره ولا وجه لانکار الحصر ولا لدعوی ان القید وارد این ها رد شیخ است و لا لانکار القید وجعل قوله خبرا بعد خبر اینها همه رد شیخ است والا بنحو ، الا مع التقیید والحصر ایضا بله دلیلی برای این نکاتی که مرحوم شیخ فرمودند ندارد .**

**دقت کنید آقا این آیه را آقایان به نظرم خیلی لطف کافی در حقش نکردند اولا کلمه‌ی لا تاکلوا اموالکم این هم یکی از رموز قرآنی است مراد از لا تاکلوا اموالکم مراد اکل اموال خودتان نیست مثلا شما کتاب دارید دفتر دارید عبا دارید قبا دارید خانه دارید این لا تاکلوا اموالکم مراد این نیست این لا تاکلوا اموالکم یعنی اموال همه‌تان خوب دقت کنید یعنی مال من مال آقا یعنی مال هشت میلیارد نفر می‌گویند الان جمعیت کره‌ی زمین است این اموالکم خطاب به این معناست .**

**یعنی تارة مراد از اموال برای خودتان است تارة برای کل بشر ، این هم یک نکته‌ی لطیفی است که توجه به آن نشده و ما هر دو را در قرآن داریم مثلا ولا تاکلوا اموالهم یعنی اموال یتامی الی اموالکم اینجا اموالکم دارد اینجا هم اموالکم است لکن مراد چیزهایی است که ملک خودتان است .**

**اما اینجا مراد از لا تاکلوا اموالکم مراد حتی مال طرف مقابل یعنی شما مال من را هم میل نکنید .**

**یکی از حضار : یعنی اموال همدیگر**

**آیت الله مددی : همدیگر .**

**چرا این یک اصطلاح قرآنی است که در آن زمان بوده این را با کلمه‌ی بینکم فهیمیدیم آنجا ندارد و لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم بینکم اینجا دارد لا تاکلوا اموالکم بینکم این کلمه‌ی بین برای همین است یعنی در مبادلات ، در مبادلات که شد الان برای شماست با مبادله می‌شود برای من پس صدق اموال ، روشن شد ، این نکته را آقایان سر کلمه‌ی بینکم توجه نفرمودند که این آیه‌ی مبارکه ناظر به اموال جامعه است کلا حتی آنی که الان ملک شما نیست . خوب شاید تعجب کنید ملک من نیست چطور ها این با کلمه‌ی بینکم ، لا تاکلوا اموالکم بینکم .**

**یعنی شما هم مال خودتان هم مال طرف مقابل ، مال طرف مقابل با چه می‌شود الا ان تکون تجارة لذا می‌گوید تجارت به این معناست آن مال طرف مقابل اگر به نحو معاوضه بود و راضی بود بین هر دو تا آن می‌شود مال شما دقت کردید ؟ اصلا آیه منسجم است یعنی این طور نیست که استثنای منقطع باشد متصل باشد .**

**یادم می‌آید در مغنی یک تنبیهی دارد در الا تنبیه است فایده است نمی‌دانم برای پنجاه و خورده‌ای سال قبل درسش را گفتیم در الا این آیه‌ی مبارکه را آورده الا تنصروه فقد نصره الله که قال بعضهم که نفهمیدیم این الا استثنای منقطع است یا متصل است خوب جواب می‌دهد در مغنی این الا اصلا استثناء نیست این ان لا است الا یعنی ان لا یعنی لا تنصروا همان که خود مرحوم آقای ادیب می‌فرمود این استثناء حاشیه می‌زد راجع به آن آقایی که گفتم می‌گفت این استثناء متصل به جهل و آمده از علم است می‌گفتند این متصل است یا منفصل است می‌گفت متصل به جهل و منقطع از علم است .**

**علی ای حال این کلمه‌ی الا همه جا لذا گفتند گاهی الا به معنای غیر است به معنای اسم است نه اینکه الا اسم است و گرنه الا دائما حرف است ، این الا در این جا نه استثنای منقطع است که مرحوم شیخ دارند نه متصل است هیچ کدامش نیست اینجا اصلا مراد این در کتاب قرطبی گفته ولکن ، ولکن این ولکن را آورده استدراک است یعنی ما اصولا ببینید یک استثناء داریم مثلا جاء القوم الا زید این استثناء است چون زید از استثناء است آن وقت هم معروف و مشهور بین اهل سنت هم در اصول هم در کتب نحو و در کتب لغت الا برای خروج حکمی است . معروف این است دیگر یعنی مجیئ را به قوم نسبت داده زید نیامد قوم آمدند زید نیامد .**

**مرحوم نجم الائمه می‌گوید این تناقض می‌شود چون جاء القوم یعنی زید آمد الا زید نیامد تناقض می‌شود لذا ایشان استثناء را استثناء یعنی انقطاع موضوعی گرفت من احتمال می‌دهم این حکومتی که در کتب اصول ما آمده که سنی‌ها ندارند شاید متاثر به کلام نجم الائمه بوده شاید نمی‌دانم .**

**علی ای نجم الائمه‌ی رضی علی خلاف المشهور این جوری معنا می‌کند جاء القوم الا زید ، الا را به قوم می‌زند آن وقت حاصل را به جاء می‌زند روشن شد ؟ یعنی استثناء خروج حکمی نیست خروج موضوعی است ، اول زید را از قوم خارج می‌کند ، قوم بدون زید را می‌گوید آمدند تا تناقض نشود اما این مشهور نیست مطلبی که ایشان به نظرم ایشان برای استر آباد است به نظرم رگ عجمیت بر ایشان ظاهرش عرض کردم الان بین علمای اصول تخصیص را خروج حکمی گرفتند الان در حدود نزدیک 200 سال است مرحوم شیخ انصاری چیزی به نام حکومت دارد که خروج موضوعی است لا شک لکثیر الشک این را خروج موضوعی گرفته اما مرحوم نجم الائمه‌ی رضی تمام را خروج موضوعی گرفته روشن شد این نکته‌ی فنی را نمی‌دانم دقت فرمودید ؟ این خروج ، خروج موضوع گرفته است ایشان معروف است.**

**من به اعتقادم این است که غیر از این دو قسم گاهی اوقات این طور نیست استثناء به مفاد جمله برمی‌گردد ، یعنی مثلا آیه‌ی مبارکه الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین ببینید این استثناء است . اما این آیه‌ی مبارکه لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن این احساس می‌کنم من گاهی خودمان را یک کمی عجب هم می‌گیرد فکر می‌کنم در تبادر عربی‌اش من از اعراب تبادرم قوی‌تر باشد این استثنای از جمله است اصلا از حکم سابق است ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و لذا مفرد نیامده الا ان تکون تجارة عن تراض ولا به تعبیر مفرد مثلا احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم این الا ما یتلی استثناء نیست اصولا حیوانات برای شما استعمالش به اصطلاح حلال است مگر آنچه قانون تعیین می‌کند ببینید مگر آنچه قانون .**

**ما در فارسی هم مگر اینکه مگر آنچه اینطوری است اصطلاح مثلا می‌گوییم قوم آمدند مگر زید آنجا فقط مگر می‌گوییم مگر اینکه نمی‌گوییم مگر آنچه نمی‌گوییم یعنی دو جور استعمال می‌شود و لذا به نظر من ، حالا نمی‌دانم قرطبی من نسبت به قرطبی نمی‌دهم انصافا دیدم ایشان نوشته ولکن لا بد ان تکون تجارة ، الا را به معنای لکن گرفته که اصطلاحا استدراک است استثناء نیست نه منقطع است نه متصل است و با این بیانی که من عرض کردم این بیان دقیق خود صدر آیه است ، چرا چون گفت اموالکم بینکم این خیلی لطیف است نه اموالکم ، اموالکم مطلق یعنی اموال خودتان اینجا اموالکم بینکم .**

**ما در قرآن دو مورد اموالکم بینکم داریم یکی آیه‌ی مبارکه در سوره‌ی نساء است که گفته شده سوره‌ی نساء هم حتی ادعا کردند بعضی‌ها اولین سوره در مدینه است ما بین او و بقره است دیگر یک آیه هم در سوره‌ی بقره دارد آن هم در مدینه است آن هم گفته شده اول ما نزل بالمدینة آن عنوانش این است ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوا بها الی الحکام که مراد رشوه است .**

**تدلوا ادلی از کلمه‌ی دلو است همین دلو که ما به فارسی می‌گوییم یعنی شما مالتان را مثل دلو قرار می‌دهید برای حاکم برای قاضی کنایه از اینکه چطور آدم دلو را می‌اندازد در آب در می‌آورد شما پول را می‌دهید که حکم را از حاکم بگیرید لذا رشوه را تعبیر کرده خود رشوه هم به معنای دلو است آن طنابی است که می‌رود پایین بله آن طنابی که دلو را ببرد پایین رشوه را به این معنا گرفتند این آیه‌ی مبارکه در باب رشوه است لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل اینجا هم بینکم دارد .**

**اینجا وقتی بینکم آمد مراد جامعه است اصلا یعنی شما اگر آمدید با رشوه پولی را گرفتید این برای شما نمی‌شود این منتقل نمی‌شود به شما دقت کردید ؟ نه اینکه برای خودتان که برای خودتان است آن که نمی‌شود انسان بگوید لا تاکلوا اموالکم اموال که معنا ندارد ، این آیه ناظر به مبادرات اجتماعی است اصلا ناظر به اکل نیست البته یک بحث کلی هست که آیا اکل مراد خصوص اکل است یا مطلق تصرف این اثر دارد .**

**یک آیه‌ی مبارکه هست که لا جناح علیکم جناح را گفتند فارسی گناه ، گناهی نیست که شما تاکلوا من بیوتکم این هم یکی از آیات عجیبه است خوب آدم معلوم است از خانه‌اش غذا می‌خورد بیوتکم گفتم بیوت ابنائکم یعنی بچه‌ی انسان مثل خود آدم است بیوتکم اشاره به بیوت بچه ، انت و مالک لابیک یعنی بچه‌ی انسان مثل خود انسان است و لا بیوت آبائکم و لا فلان عماتکم فلان و ما ملکتم مفاتحه خانه‌ای را که کلیدش را صاحب خانه به شما داده گفته این کلید بگیر خانه در اختیار شما ، شما وارد شدید می‌بینید میوه‌ای هست می‌خورید آیه‌ی مبارکه تصریح دارد بله یک بحث دیگری آنجا فقهاء کردند که عقل کنایه از مطلق تصرف است خوردن نیست این بحثش را در این آیه‌ی مبارکه در کتاب الصلاة در باب غصب صلاة در مغصوب در عروه دارد فرقش هم این است که اگر کلید را به شما داد صاحب خانه می‌روید آنجا خوب اگر میوه‌ای باشد می‌خورید نمازتان هم آنجا درست است یا نه نگفت نماز بخوان کلید را به شما داد . می‌گویند این که در آیه آمده عطف است اگر مطلق تصرف بود شمال نماز هم می‌شود .**

**البته به ذهنتان نرود آن بحث در دار غصبی است این را آقایان متاخر ما توضیح دادند مهم نیست صلاة در دار غصبی صلاة در جایی که ماذون در تصرف نیستید حالا می‌خواهد غصب باشد یا غصب نباشد ما اجازه‌ی تصرف نداریم اذن هم یا مالکی است یا شرعی است یکی از این دو صورت اگر اذن مالکی ، اینجا می‌گویند اذن شرعی آمده وقتی کلیدش را به شما داد می‌توانید روی پتویش بخوابید می‌توانید روی زمینش بنشیدید می‌توانید بخوابید دراز بکشید ورزش کنید استخر داشته استخرش بروید مراد عقد تنها نیست می‌توانید نماز بخوانید ما ملکتم مفاتحه اینجا را لا تاکلوا اموالکم من به نظرم می‌آید این مطالبی را که این آقایان اینجا فرمودند حصر و مصر و اینها به نظرم می‌آید که درست نباشد این استثناء از مفاد جمله است و در عین حال توضیح جمله است که این اموالکم بینکم به این جور می‌شود این مال شماست چطور گفت اموالکم اموال شماست می‌گوید اگر با تجارت و تراضی بود برای شما می‌شود لذا تجارت را به معنای مطلق معاوضه گرفتند شامل اجاره خانه هم می‌شود خصوص خرید و فروش نیست یعنی دقت کردید نکته چه شد ما کلمه‌ی لا تاکلوا اموالکم بینکم فقط دو تا داریم در قرآن با کلمه‌ی بینکم اما با غیر کلمه‌ی بینکم داریم زیاد داریم .**

**اصولا ماده‌ی اکل به نظرم در معجم نگاه کردم در چهل ، پنجاه مورد ماده‌ی اکل با انواع مختلفش به حساب به کار برده شده در قرآن حالا به معنای حقیقی‌اش است معنای اعم از معنای حقیقی است بحث دیگری است .**

**لذا به ذهن ما هم می‌آید که این کلماتی را که آقایان در اینجا فرمودند خیلی روشن نباشد بلکه آیه‌ی مبارکه دلالت می‌کند اگر تجارت و معاوضه از تراضی صادر بشود حالا این تجارت هر نحوی می‌خواتهد باشد ولو شامل اجاره بشود شامل رهن بشود . بله زراعت را شامل نمی‌شود این معاوضات را می‌گیرد مراد از تجارت معاوضات است .**

**آن وقت اگر معاوضه شد این اموالکم بینکم صدق بکند مال شما مال من است مال من مال شما می‌شود با معاوضه .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**